

بخاری افتاده بود صورت ، لب، دهان و سرش و بخشی از پوست سرش سوخته بود هنوز هم وقتی یادم می آید گریه ام می گیرد... البته زندگی کردن به این راحتی که گفته می شود نیست، بعضی حرف ها را هم نمی شود گفت... نمی شود نوشت... بعضی ها می گویند بنیاد خیلی کمک می کند و اگر چه حق پرستاری می دهد ولی بنیاد حتی یک بار هم به ما سر نزده است. رفتم برایش ویلچر بگیرم اینقدر التماس کردم ولی ندادند رفتم از بازار خریدم. هوا گرم است ، دختر از بابا می پرسد کولر را روی دور تند بگذارم که بابا می گوید: نه نه همین را هم باید خاموش کنی بدنم می گیرد. دختر هم ترجیح می دهد گرما را تحمل کند تا مبادا بدن پدر سرد و گرم شود.

مهر ماه پدر

از ”مهرماه“ فرزند کوچک خانواده درباره زندگی با پدر جانباز آن هم اعصاب و روان می پرسم که می گوید: وقتی جانبازان برای دفاع از کشور رفته اند ما هم باید مشکلات را تحمل کنیم، هرفردی در خانواده

کردم، اگر چه زندگی کردن با او که جانباز اعصاب و روان است خیلی سخت بود ولی شوهرم برایم خیلی عزیز است و معتقدم کارمهمی را انجام نداده ام بلکه وظیفه ام را انجام داده ام.

از او سوال می کنم خوشی های زندگی را فدای چه چیزی کردید؟ و چه دیدید که به پای جانباز نشستید و در کنارش ماندید؟

می گوید: خوشی ها را فدای یک جانباز کردم چون جانباز هم برای کشور گذشت و ایثار کرده است.

وقتی که حال حسن آقا خوب نبود چه رفتارهایی داشتند و وضعیت چگونه بود؟

وقتی قرص مصرف نمی کرد تشنج شدیدی داشت و با سر به زمین می خورد، باید در همه کارهای شخصی به او کمک کنم... او وقتی زمان دارویش به هم بخورد حالش به هم می خورد تند خو هم می شود اما او را با همه شرایط دوست داریم.



مشکلاتی دارد مشکل ما هم این بود البته از مشکلات جانبازی پدر ناراحت نبوده و نیستم از این ناراحتم که برخی از دانش آموزان همیشه می گفتند خانواده های جانبازان و ایثارگران و شهدا سهمیه دارند و نیازی نیست درس بخوانید تا در کنکور قبول شوید، البته ممکن است برخی افراد با استفاده از سهمیه قبول شده باشند ولی بیشتر این افراد خودشان با تکیه بر مطالعه و درس خواندن در دانشگاه قبول شده اند به نظرم داشتن سهمیه این ارزش را ندارد که پدر را در کنارت نداشته باشی و نبودن پدر یا بزرگ شدن با مشکلات جانبازی را جبران نمی کند. دیگر فرهنگ ایثار و شهادت در برخی از بچه های نسل جدید کم رنگ شده چون خانواده ها به فرزندان خود یادآوری نکرده اند که چه ایثارگری ها شده تا الان کشور ما این گونه باشد. در آخر همسر حسن آقا می گوید: قبل از این که وضعیت جسمی اش

بهبتر بود وقتی از حالت طبیعی خارج می شد نه تنها بچه که من را هم به باد کتک می گرفت و حسن آقا هم با لبخند صحبت های همسر را تأیید می کند.

عکس العمل شما موقعی که حسن آقا تشنج می گرفت چی بود؟

در گوشه و کنار که خودش و بچه ها نبینند آرام می نشستم گریه می کردم... **زندگی کردن با جانباز اعصاب و روان مشکلات زیادی دارد چی شد که جانباز را با وجود این همه مشکل رها نکردید؟**

جانبازان و خانواده شهدا برایم ارزش دارد، وظیفه ام بوده است که از او مراقبت کنم تا عمر دارم نوکری جانباز را می کنم...

حالا که مشکلات زندگی با جانباز اعصاب و روان را دیدید اگر دوباره به سال جوانی برگردید باز هم حسن آقا را انتخاب می کنید؟

باز هم با حسن آقا ازدواج می کردم ، چون جانباز است جانبازی برای دفاع از کشور ارزش دارد.

حرف هایی که در این همه سال نگفتید چه بوده؟

به دلیل مشکلاتی که در طول زندگی داشتیم اکنون ناراحتی قلبی گرفته ام ، الان که سن ام بالا رفته است نمی خواهم حرف های تلخ بزنم ولی وقتی حالش بد می شود دیگر متوجه نیست ، ممکن است همین طور که معمولی در خیابان راه می رود به یکباره روی زمین بیفتد، یک روز که رفته بودم نانوايي حسن آقا از جایش بلند شده بود با صورت روی

